

تاریخ ۷۰ ساله‌ی تیاتر اصفهان

داستان‌نویسی شده

زننده یاد مهدی ممیزان

بخش یک دوران زندگی من

تابستان سال ۱۲۹۸ در جنوب اصفهان در محله‌ی ماریانان در خانواده‌ی دهقانی که پدرم مساح املاک بود متولد شدم. خانه‌ی ما در کوچه‌ی بن‌بستی به‌نام عروس نازی قرار داشت این کوچه به‌محله‌ی جلفا، محل سکونت ارمنی‌ها اتصال داشت. در کوچه‌ی عروس نازی ده‌خانه بود. چهار خانه از ارمنه بودند و شش خانه مسلمان. به‌علت آنکه یکی از خانه‌های ارمنه متعلق به‌خانمی به‌نام عروس نازی پزشک بود کوچه به‌نام او نامیده می‌شد، رابطه‌ی ما مسلمان‌ها با ارمنه بسیار خوب و بارفتار انسانی بود. یکی از خانه‌های ارمنی متعلق به‌مرد عکاس و نقاشی بود به‌نام پترس او انسیان. مرد مهربانی بود و من با بچه‌های او دوست و هم‌بازی بودم در جلفا از قدیم توی مدرسه و باشگاه به‌زبان ارمنی نمایش اجرا می‌شد و من به‌اتفاق بچه‌های او انسیان به‌دیدن نمایش می‌رفتم و داستان نمایش را برای من ترجمه می‌کردند. او انسیان نقاش تعجب می‌کرد از این‌که من با آن‌که زبان ارمنی نمی‌دانستم ولی نمایش را می‌فهمیدم و خیلی علاقه داشتم. در شهر اصفهان هم هر وقت نمایشی نشان می‌دادند من دوستان ارمنی خود را می‌بردم.

بخش دوم اجرای نمایش روح‌وضی در خانه‌ی ما

خانه قدیمی و بزرگ بود. دور باغچه ایوان بود که می‌توانستند سی صد چهارصد نفر روی فرش ایوان بنشینند. خانواده‌های فامیل هر وقت عروسی داشتند از خانه‌ی ما استفاده می‌کردند. زن‌ها توی اتاق‌ها و ایوان جلوی اتاق‌ها می‌نشستند و مردها توی ایوان دور باغچه. دار و دسته‌ی مطرب‌ها گوشه‌ی ایوان می‌نشستند و از چراغ‌های گازی استفاده می‌کردند چون در اصفهان هنوز برق نبود. مطرب‌ها اول آهنگ‌هایی شاد می‌نواختند و کسی که صدای خوبی داشت به‌مناسبت عروسی آواز مبارک‌باد می‌خواند. در مرحله‌ی دوم پسر جوانی لباس زن می‌پوشید و

زنده یاد استاد آزاده مهدی ممیزان نویسنده،
کارگردان و بازیگر تئاتر = آغاز ۱۲۹۸ پایان ۱۳۸۰

جلو مردها می‌رقصید چون رقص زن‌ها هنوز در این مجلس‌ها قدغن بود. در مرحله‌ی سوم نمایش می‌دادند. روی حوض وسط خانه تخته می‌گذاشتند و روی تخته‌ها فرش می‌خواباندند. نمایش‌ها انگشت‌شمار بود، حاجی آقا و نوکر سیاه، شیخ زنگوله بیا، نمایش فرعون با لباس تاریخی، حاجی و پسر چاقش، بقال بازی. مردم از این نمایش‌های مطربی خوششان می‌آمد. من از بچگی عاشق این نمایش‌ها بودم و همه را از حفظ یاد گرفته بودم و گاهی وقت‌ها با بچه‌های مدرسه بازی می‌کردیم، اتاقی را که برای لباس عوض کردن و گریم در اختیار مطرب‌ها می‌گذاشتند به اصطلاح خودشان صورت‌خانه می‌گفتند. پدر من با اجرای نمایش شیخ زنگوله به‌پا مخالف بود چون در محل ما چند خانواده‌ی روحانی داشتیم که از نمایش شیخ زنگوله به‌پا ایراد می‌گرفتند یکی از نمایش‌های بسیار جالب و انتقادی نمایش بقال بازی بود. نمایش‌های تاریخی به سبک رو حوضی بازی می‌شد از زندگی حضرت موسی، فرعون، یوسف و زلیخا. نمایش‌هایی که در خانه بازی می‌شد دکور و وسایل صحنه نداشت، ولی نمایش‌هایی که در مدرسه بازی می‌شد دکور و وسایل صحنه داشت.

بخش سوم سازده قاجاریه هم نمایش می دهد

پدرم هر سال چندین ماه وقت خود را در دهات برای پیمودن املاک ملاکان و برآورد مقدار محصول می گذراند، وقتی به شهر مراجعت می کرد صورت مساحت املاک و صورت مقدار محصول هر دهی را جداگانه می نوشت و برای صاحبانش می برد. به این علت به باغ نو منزل صارم الدوله زیاد رفت و آمد داشت و به وضع زندگی داخلی و رفتار این خانواده و فساد و نوع تفریح آن ها واقف بود و گاه به گاه برای ما تعریف می کرد. در باغ هر سال در ماه های محرم و صفر روضه خوانی زنانه و مردانه جدا از هم برقرار می کردند و ایام نوروز را هم با ایام شادی های دوران حکومت ظل السلطان جشن می گرفتند و بار عام می دادند و طوری که پدرم تعریف می کرد از دار و دسته ی مطرب های مشهور و با تجربه دعوت می گرفتند و نمایش می دادند ولی تماشاچی آن ها خصوصی بودند. تنها افراد خانواده ی صارم الدوله و برادرش معتمد الدوله و افراد وابسته به خودشان و کسانی که توی دستگاه سازده شغلی داشتند و یا کاری انجام می دادند از جمله پدر من هم جزو مدعوین بود. پدرم یک سال در ایام عید نوروز که در باغ نو منزل صارم الدوله جشن گرفته بودند و نمایش می دادند مرا با خودش برد و گفت چون تو به دیدن نمایش علاقه داری تو را می برم تا تماشا کنی. وقتی من با پدرم رفتم دیدم توی یک سالن بزرگ اعضای خانواده ی صارم الدوله همه نشسته اند. و اعیان و اشراف هم پایین تر از آن ها نشسته اند و پایین سالن هم افراد وابسته و کسانی که مانند پدر من کاری داشتند می نشستند. وسط سالن نوازندگان مشغول نواختن بودند و به سبک مطرب ها اول نوازندگان می نواختند. بعد خواننده ی خوش آواز در وصف شهادت، دلیری و سخاوت مندی ظل السلطان با آواز می خواندند و دست آخر اعلام کردند که نمایشی از زندگی ظل السلطان را اجرا می کنند اول جوانی در لباس زن با عشوه گری بی حد و وصف رقصید و بعد دو سه نفر از فراش های ظل السلطان وارد شدند، دو عدد تشک و متکا آوردند بعد منقل و وافور و بساط چای چیده شد و بعد شخصی در لباس و قیافه ی ظل السلطان وارد شد. جمعیت حاضر البته پیش تر اعضای خانواده ی صارم الدوله با شدت برایش کف زدند و هورا کشیدند، پدرم یواش به من گفت این ظل السلطان است که حاکم اصفهان بود. ظل السلطان مشغول خوردن مشروب شد بعد هم تریاک کشید. در این موقع صدای روضه خوانی زنانه بلند شد ظل السلطان از یک پنجره ی مشبک رنگی بیرون را نگاه می کرد بعد اللهی سیاهی را صدا کرد، زن سیاه چهره ای که با تک زبان حرف می زد. زن سیاه چهره ی شوخ طبع وارد شد سازده ظل السلطان به او گفت، لله جان توی صحن منزل زن های جوان را خوب نگاه کن، زن سیاه خودش را برای سازده لوس کرد. و با لهجه ی تک زبانی گفت سازده جون قربونت برم زن های جوان سفید همه شل و ول و سردمجانند مرا تو بغلت بگیر تا گرم بشی ظل السلطان گفت

از راست به چپ، مهدی ممیزان، فتح‌الله مظلومی،
شناخته نشده، نمایش ماهی طلائی ده سی تماشاخانه اصفهان

آن‌ها با تو فرق دارند برو دوربین دو چشم مرا که ملکه‌ی انگلیس بهم هدیه داد بیار. لاله رفت و یک دوربین آورد شازده با دوربین در صحن منزل زن‌ها را دید می‌زد و بعد گفت لاله با دوربین‌ها درخت گل سرخ را دید بزنی لاله دوربین را گرفت و نگاه کرد. ظل‌السلطان گفت چه می‌بینی؟ لاله گفت یک حوری خوشگل می‌بینم شازده گفت برو این را نشان کن و موقع بیرون رفتن از باغ او را شکار کن. زود برو اگر این زن را به‌تور انداختی انعام خوبی از من داری. لاله سیاه، چشم‌گویان می‌رود، شازده مرتب با دوربین نگاه می‌کند. مردی با صورت آفتاب‌سوخته وارد می‌شود. سلام حضرت والا. شازده سلام رستم‌خان چه کار کردی این تاجر آسمش ملک است یکی از تاجران معروف شهر اصفهان، به‌او گفتم آقای ملک حضرت حاکم جناب ظل‌السلطان مبلغی کسری بودجه دارد و می‌خواهد از تاجران قرض کند و بعد از چند ماه به‌جای اصل پول، پول می‌دهد و برای نفع آن پارچه‌ی روسی می‌دهد. آقای ملک حاضر شد که پول را قرض بدهد و خواهش کرد اگر ممکن است اصل پول و سودش را همه را پارچه‌ی روسی بدهد. من به‌او گفتم ممکن است حضرت والا راضی شود. لاله سیاه با عجله وارد می‌شود و می‌گوید شازده چون شکار به‌تور افتاد. ظل‌السلطان سکه‌ای به‌لاله می‌دهد و می‌گوید این انعام تو. پس رستم‌خان برو ملک را بیاور. رستم می‌رود. شازده به‌لاله می‌گوید تو هم برو و مواظب شکار باش. لاله هم می‌رود. رستم‌خان با آقای ملک وارد می‌شوند. آقای ملک سلام می‌کند و دست شازده را می‌بوسد و یک کیسه مخمل

محتوی یک صد هزار تومان پول طلا دودستی به شازده می دهد، شازده یک گل گز با دست خود به دهان ملک می گذارد و می گوید آقای ملک من پول شما را به صورت پارچه‌ی روسی هم اصل و هم فرعش را می پردازم. آقای ملک تشکر می کند و بعد از خوردن چای مرخص می شود و می رود. لاله بعد وارد می شود و می گوید شازده جان فهمیدی زنی که امروز شکار کردیم زن چه کسی بود؟ شازده می گوید نه. لاله می گوید زن تاجر معروف که همین امروز مهمان شما بود آقای ملک. شازده با تعجب می گوید عجب اتفاقی شاهکار شده. لاله می گوید روضه تمام شد اگر میل دارید برویم مهمانت را ببین. هر دو می روند. همه کف می زنند. بعد از چند روز شازده هر کاری می کند زن ملک روی خوش نشان نمی دهد، زن ملک را می خواهد با دادن هدیه تسلیم کند تسلیم نمی شود، کار به تهدید و اذیت کردن می رسد باز زن ملک تسلیم نمی شود. عاقبت به دستور شازده او را می زند تا دم مرگ بی هوش می شود. زن بی هوش را به تصور این که مرده است توی کالسکه می اندازند و شبانه در جاده‌ی یزد در صحرای جی. شبانه رعیت‌ها این زن را پیدا می کنند و او را به منزل کدخدای می برند. وقتی به هوش می آید شوهرش را خبر می کنند. شوهرش که چند روز سرگردان زنش بوده و قضیه‌ی بی ناموسی ظل السلطان و کلاه برداری صد هزار تومان هم به آن اضافه می شود برای شکایت نزد روحانی بزرگ حاج آقا آیت اله نجفی می رود و آقای نجفی به تهران نزد شاه شکایت می برد ولی از طرف شاه هم نتیجه‌ای نمی گیرد. مجبور می شود در ایام عاشورا مردم را به صورت دسته‌ی عزاداری به شورش و تظاهرات وادارد و کار به جایی کشیده می شود که ظل السلطان از ترس قیام مردم سوار درشکه می شود و فرار می کند، رعیتی هم یک سگ ماده با چند توله سگ توی کالسکه می اندازد و می گوید شازده این زن هدیه است، از طرف مردم اصفهان است با خودتان ببرید. البته این نمایش را به طور کامل نشان ندادند چون امکان نداشت ولی نمایش تمام شد و ما از باغ نو بیرون آمدیم بقیه‌ی داستان را پدرم برایم تعریف کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بخش چهارم فعالیت هنر تیاتر در مدرسه‌ها

وقتی کلاس ششم ابتدایی را خواندم به وسیله‌ی یکی از افراد فامیلم به نام جعفر دانش که در دبیرستان کالج مسوول نهارخوری و خوابگاه محصلان شبانه‌روزی بود اسم مرا در دبیرستان روزانه نوشت. کالج چون به وسیله‌ی انگلیسی‌ها باز شده بود علاوه بر برنامه‌ی دبیرستان به زبان فارسی، کلاس اضافی هم برای تدریس زبان انگلیسی داشت و علاوه بر این برنامه‌ها هر سه ماه یکبار یک نمایش تیاتر روی صحنه گذاشته می شد که من هم در گروه تیاتر اسم نوشتم و در بازی‌ها شرکت می کردم. در آن ایام من دوازده ساله بودم و به وضع مدرسه‌های شهر اصفهان آشنا

شدم و می‌دیدم که در بعضی از دبیرستان‌ها که مدیران و معلمان روشنفکر داشت برنامه‌های تئاتری هم اجرا می‌کردند چند نفر از دبیران که شهرت داشتند علاوه بر اداره‌ی کلاس‌های درسی به‌امور ورزش، تیاتر، نقاشی، موسیقی و به‌خصوص اجرای تیاتر اهمیت می‌دادند. یکی از دبیران به‌نام محمد میرزا رفیعی که علاوه بر اجرای نمایش خودش هم بازی می‌کرد و سال‌های بعد در تیاترهای مشهور اصفهان عضو بود. آقای علی اصغر جهان‌شاه از دبیران با سابقه که توی دبیرستان هم به‌امور ورزش می‌رسید و هر چند ماه یک‌بار یک نمایش روی صحنه می‌گذاشت و خودش کارگردانی می‌کرد و هم نقش‌های جوان را بازی می‌کرد، در زمانی که هنوز زن‌ها کم روی صحنه می‌رفتند آقای جهان‌شاه چون قیافه‌ی زیبایی داشت نقش زن را هم بازی می‌کرد. به‌داستان‌های شاهنامه خیلی علاقه داشت و یک‌بار نمایش رستم و سهراب را بسیار مجلل اجرا کرد که حتا از موزیک ارتش هم استفاده می‌کرد، از اسب‌های لشکر اصفهان در جنگ رستم و سهراب استفاده می‌کرد. آقای مهدی رشتی‌زاده از دبیران فعال در کار تیاتر مدرسه‌ها بود، آقای محمد میرزا رفیعی که ذکری از نام ایشان برده شد اغلب نمایشنامه‌های ترجمه‌شده از آثار مولیر به‌نام خسیس، مریض خیالی را در باشگاه آرامنه جلفا به‌زبان فارسی به‌روی صحنه می‌آورد. آقای جهان‌شاه از آن جایی که عاشق کار تیاتر بود به‌طور افتخاری دختر تحصیل کرده‌ی خود را به‌ازدواج هنرمند محبوب و مشهور اصفهان آقای ارحام صدر درآورد و بعد هم در تیاتر گروه هنری ارحام صدر تاسیس شد. آقای جهان‌شاه مدیر سالن تیاتر شد. علاوه بر افراد و گروه‌های تیاتری مدرسه‌ها و دسته‌های روحی مشهور اصفهان، افراد با ذوق و معروفی هم در شهر دسته‌هایی داشتند که برنامه‌های روحی را اجرا می‌کردند. یکی به‌نام غلام‌رضا خان سارنج که استاد کمانچه‌زن هم بود، آقای جلال خان، و دسته‌ی آقای کچویی که علاوه بر عروسی‌ها در کافه‌ای به‌نام کافه‌ی مصطفا و قهوه‌خانه‌ی علی انجیلی و کافه‌ی گلستان نمایش‌های روحی بازی می‌شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بخش پنجم فعالیت تئاتری شهید میرزاده‌ی عشقی

در شهر اصفهان سالنی بود به‌نام سالن مفزی که اول سالن تیاتر بود و بعد تبدیل به‌سینما شد. مرحوم میرزاده‌ی عشقی جوان شاعر پر شور عضو اداره‌ی مالیه‌ی اصفهان با کمک عده‌ای از دوستان با ذوق خود نخستین نمایشنامه‌ی خود به‌نام سه تابلو مریم را تمرین و در سالن مفزی روی صحنه می‌گذارد. نمایش سه تابلو مریم مورد استقبال مردم قرار گرفت، دومین نمایش میرزاده‌ی عشقی رستاخیز بود، این نمایش در کتاب زنده‌یاد عشقی از زبان پادشاهان گذشته به‌ویژه آن شاهانی که از نظر تاریخ نام نیکو و اعتباری داشته‌اند، مانند انوشیروان عادل معایب و

خرابی‌های مملکت را و بدبختی مردم را بر ملا می‌کند، آن‌هایی که به طرز فکر میرزاده واقف بودند می‌دانستند که زنده یاد عشقی دل خوشی نسبت به سلاطین جبار نداشت، به‌ویژه با رضا شاه میانه‌ی خوبی نداشت و همیشه از او انتقاد می‌کرد تا حدی که به دست ماموران آن شاه جبار با اشاره‌ی او عشقی را در خانه‌اش ترور کردند و او در حوض افتاد و نیمه‌جان خفه شد. برای اطلاع همگان شب آخر نمایش رستاخیز من هم بلیت نمایش را خریده بودم و در سالن بودم. یک پرده به آخر مانده بود که اعلان کردند، یک گروه سرود خان به نام ستارگان سرخ جلو پرده‌ی لبه‌ی سن آمدند و سرود ستارگان سرخ را شروع به خواندن کردند. یادم هست همان ایام در روسیه سر و صدای تشکیل حزب بلشویک‌ها و ضد بلشویک‌ها تبلیغ می‌شد. این گروه سرود خان سرودی را به عنوان (داس و چکش، کار و زحمت، بیرق سرخ پاینده گردد، خواندند. هر کدام از افراد سرود از زیر لباس خود یک پرچم کوچک سرخ بیرون آوردند و روی پرچم داس و چکش نقش بسته بود). عده‌ای هم در سالن کف زدند هورا کشیدند و یکی یک پرچم سرخ به دست گرفتند، بلافاصله یک گروه پاسبان با چوب قانون و عده‌ای هم مسلح به اسلحه‌ی کوچک گرم به سالن وارد شدند و مردم را با کتک و تهدید بیرون ریختند و دسته‌ی سرود خوان را هم دستگیر کردند، از جمله آقای عشقی و گروه بازیگران تیاتر را دستگیر کردند و بردند، از فردا شب تیاتر تعطیل شد و گفتند عشقی کمونیسم بوده است. بعد هم شنیدیم عشقی را زندان کردند و به تهران بردند و بعد از مدتی سر و صدای ترور عشقی هم بلند شد.

بخش ششم فعالیت هنر تیاتر در هنرستان شرکت نفت و دانشکده‌ی نفت آبادان

من در آن سال‌ها کلاس سوم دبیرستان ادب کالج بودم از طرف کالج اعلان شد هر کس مایل باشد می‌تواند از طرف شرکت نفت استخدام شود و در آبادان در شبانه‌روزی هم درس می‌خواندیم و هم در هنرستان کارهای صنعتی می‌آموختیم، ما چند نفر بودیم که به عنوان هنرآموز استخدام شدیم روزها از صبح تا ظهر در کارگاه، کارآموزی می‌کردیم و بعد از ظهرها در کلاس انگلیسی و درس‌های فنی می‌آموختیم، دبیرستانی در آبادان بود به نام رازی ما عده‌ای از هنرآموزان برای تکمیل کلاس‌های دبیرستان و گرفتن دیپلم در دبیرستان شب‌ها شرکت کردیم و بعد از سه سال دیپلم گرفتیم. در شبانه‌روزی شرکت نفت گروه‌هایی تشکیل شده بود برای یاد گرفتن نقاشی، موسیقی، تیاتر. من به علت داشتن علاقه به تیاتر در گروه تیاتر اسم نوشتم و شرکت می‌کردم، در نخستین نمایشی که من شرکت کردم نقش من نوکری بود با لهجه‌ی اصفهانی که نقشم را خوب بازی کردم. دو استاد تیاتر داشتیم یکی ایرانی به نام آقای مهندس بقایی و دومی یک نفر انگلیسی به نام مستر جمیس، هر دو هم معلم و کارگردان تیاتر بودند و هم

استادکارهای فنی. من بعد از چند نمایش که بازی کردم در اثر خواندن کتاب علاقه پیدا کردم که نمایشنامه‌ای بنویسم، یک نمایشنامه نوشتم و به آقای مهندس بقایی دادم، خواند و بعضی ایرادهایی گرفت. ایرادها را اصلاح کردم و دو مرتبه به آقای مهندس بقایی باز بعضی ایرادهای دیگر گرفت و دو سه مرتبه من اصلاح کردم و به آقای مهندس دادم. پنج مرتبه او ایراد گرفت و من از نو نوشتم و بعد از مرتبه‌ی پنجم دیگر ایرادی نگرفت و به من گفت به تو تبریک می‌گویم که در کار نوشتن نمایشنامه حوصله به خرج دادی و همین نشان می‌دهد که تو پشتکار خوبی داری و در آینده می‌توانی نمایشنامه‌نویس شوی. امروز که این تاریخچه‌ی مختصر را می‌نویسم نزدیک به دویست نمایشنامه‌ی کوتاه‌مدت، درازمدت، تاریخی، فانتزی، مدرن نوشته‌ام و در حدود بیش از چهل سال برای سه تیاتر نمایشنامه نوشتم و برای گروه‌های آزاد هم کار کرده‌ام. در آبادان به مدت شش سال در هنرستان ضمن درس خواندن، فعالیت تیاتری داشتم و بعد با تاسیس دانشکده‌ی نفت به مدت دو سال در دانشکده، فعالیت تیاتر هم ضمن درس خواندن داشتم. در سال ۱۳۲۰ به اجبار به خدمت نظام رفتم و بعد از خاتمه‌ی خدمت نظام دو مرتبه به شرکت نفت بازگشتم و برای خاتمه‌ی دوره‌ی دانشکده‌ی مهندسی از طرف شرکت به دانشگاه لندن کنزینگ تن معرفی شدم چون دو سال در آبادان دانشکده را طی کرده بودم چهار سال دانشگاه فنی کنزینگ تن را طی کردم و دو سال که حق استفاده از دانشگاه را داشتم رشته‌ی تیاتر و نمایشنامه‌نویسی را با تقاضای خودم طی کردم و بعد از بازگشت به ایران به شرکت نفت اصفهان منتقل شدم. در سال ۱۳۲۵ در اصفهان فعالیت رسمی تیاتر شروع شد.

بخش هفتم تعزیه خوانی در اصفهان

پیش از این که به تاریخ ایجاد تیاترهای رسمی اصفهان بپردازم جا دارد از تعزیه صحبت کنیم. تعزیه نمایش‌های مذهبی است. تاریخ آغاز آن مربوط به دوران حکومت صفویه است که حکومت‌های شیعه در ایران فرمان‌روایی می‌کردند، شاید هم خیلی جلوتر در زمان آل بویه آغاز شده ولی در زمان صفویه به اوج ترقی رسیده است، در زمان قاجاریه هم که زیاد وصف آن را شنیده‌ام و در زمان سلطنت رضاشاه در شهر اصفهان تعزیه‌خوانی همگانی بوده و من در سنی بودم که همه را دیده‌ام و به یاد دارم، چون تعزیه اهمیت خاصی داشته است چون مردم به علت مومن بودن به مراسم مذهبی به ویژه تعزیه خیلی علاقه داشتند و نذر می‌کردند و به هر وسیله‌ای که داشتند کمک می‌کردند. طرز اجرای تعزیه و نشان دادن فاجعه‌ی کربلا در شهر اصفهان مراسم بسیار سنگینی داشت. اصفهان منهای شهرها و دهات اطراف دارای پنج بخش و محله بود. پیش از شروع ماه محرم اول روضه‌خوانی‌های ده روز در تمام کوچه‌ها شروع می‌شد.

ریش سفیدان و بزرگان هر محله و دست‌اندرکاران روضه‌خوانی و تعزیه در مسجد محل دور هم جمع می‌شدند و مقدمات روضه‌خوانی و تعزیه را برای ده روز اول محرم فراهم کنند و همین‌طور تا آخر ۲۸ ماه صفر داستان معاویه را، که به‌وسیله‌ی حاکم شهر مدینه دستور می‌داد به هر شکل شده از امام حسین برای پسرش یزید بیعت بگیرند و اگر حاضر به دادن بیعت نشد امام حسین را به‌زور وادار کنند یا او را زندانی کنند و یا بکشند. امام حسین قول می‌دهد که روز داخل مسجد مدینه جلو مردم بیعت بگیرند. حاکم شهر مدینه راضی می‌شود و صبر می‌کند که روز بیعت بگیرد. ولی شبانه امام حسین به اتفاق خانواده‌ی خود و افرادی که سرسپرده‌ی امام حسین هستند به‌صورت یک کاروان از مدینه به‌طرف مکه حرکت می‌کنند و بعد در شهر مکه دستور داده می‌شود که باز امام حسین را زیر فشار قرار دهند تا مجبور شود بیعت بدهد و اگر باز حاضر به دادن بیعت نشد او را در شهر مکه در جوار خانه‌ی خدا بکشند، امام حسین راضی نمی‌شود که در زمین مکه و در خانه‌ی خدا خورش ریخته شود، مسلم پسر عقیل را به‌نماینده‌ی مکه کوفه می‌فرستد و خودش هم آماده می‌شود و شبانه با کاروان و خانواده‌ی خود به‌طرف کوفه حرکت می‌کند و ادامه‌ی این داستان تا شهید شدن عقیل و داستان رسیدن امام حسین به‌سرزمین کربلا و آمدن حر در مقابل امام حسین و ادامه‌ی داستان امام حسین و شهادت امام و فرزندان و پیروانش و ادامه‌ی داستان تا حرکت قافله‌ی اسیران و سرهای شهیدان در مسیر زمین کربلا تا رسیدن به‌شهر شام و جریان دربار یزید و مقابله‌ی حضرت زینب و برادر اسیرش امام زین‌العابدین و صحبت‌های امام زین‌العابدین در دربار یزید. این داستان به‌نام فاجعه‌ی کربلا بین پنج‌بخش اصفهان به‌صورت پنج پرده در حال حرکت و اجرای هر پرده در حال سکون از صبح در میدان نقش جهان از ساعت هفت صبح شروع می‌شود و ادامه پیدا می‌کند و به‌این شرح بازی می‌شود. پرده‌ی اول در میدان نقش جهان، پرده‌ی دوم دروازه دولت در مقابل شهرداری، پرده‌ی سوم انتهای خیابان چهارباغ نزدیک پل چهارباغ، پرده‌ی چهارم اول خیابان شاپور، پرده‌ی پنجم اول خیابان شاپور، پرده‌ی ششم انتهای خیابان شاپور به‌طرف خیابان چهار سوق در محل دروازه دولت و آخرین پرده در میدان نقش جهان.

این شش پرده بین محله‌های مختلف اصفهان تقسیم و اجرا می‌شود. این تعزیه متحرک به‌صورت یک کاروان مفصل و مجهز بود، اول تعدادی شترسوار با لباس‌های عربی زمان امام حسین با طبل و دهل و شیپور. بقیه‌ی پرده‌ها با لباس قدیمی سوار اسب دربار معاویه و یزید در شهر شام روی کامیون با وسایل قدیمی و لباس‌های عربی اجرا می‌شد. تمام وسایل را مردم به‌صورت نذری و هدیه پول نذری تهیه می‌کردند. و بسیار برنامه‌ی مفصل و آبرومندی تهیه می‌کردند به‌طوری‌که افراد خارجی برای دیدن برنامه با دوربین عکاسی و فیلم‌برداری حضور می‌یافتند.

بخش هشتم تعزیه‌خوانی در دهات و محله‌های اطراف اصفهان

رضاشاه با برگزاری مراسم مذهبی از قبیل نماز جماعت، روضه‌خوانی، دسته و تعزیه راه انداختن مخالف بود. به‌ویژه به‌منبر رفتن روحانیان. چون روحانیان جوان روی منبر سعی می‌کردند معایب مسوولان دولت را بر ملا کنند و آن‌چه در پشت پرده گفته می‌شد و یا معایب بر ملا می‌شد، ماموران اجرایی دولت جلو کار روحانیان را می‌گرفتند، از صحبت کردند روحانیان جلوگیری می‌کردند و نمی‌گذاشتند روحانیان به‌منبر بروند و معایب دستگاه حکومت را بر ملا کنند و به‌این وسیله زبان حق‌گوی روحانیان چشم و گوش مردم را باز می‌کردند و سخنوران به‌ویژه هنرمندان در صحنه‌های تیاتر انتقاد می‌کردند. هنر تیاتر تبدیل شده بود به‌روزنامه‌ی گویای معایب و روزبه‌روز صحنه‌های تیاتر به‌گفتن معایب ماموران تبدیل شده بود. ولی در زمان حکومت پدر و پسر ماموران ساواک به‌هر نحو شده بود توانستند جلوی فعالیت برنامه‌های مذهبی را بگیرند و نگذارند فعالیت برنامه‌های مذهبی رونق بگیرد، اما خوشبختانه بعد از انقلاب اسلامی نمایش‌های مذهبی رونق پیدا کرد و ارشاد اسلامی سعی می‌کند گروه‌های مذهبی را با تشویق به‌فعالیت وادارد، ولی بعضی از افراد تازه کار یا گروه‌های تازه کار مایل نیستند که افراد قدیمی یا گروه‌های قدیمی و سابقه‌دار دو مرتبه روی صحنه بیایند و باز کار گذشته را تجدید کنند، فکر می‌کنند اگر قدیمی‌ها دو مرتبه فعالیت کنند دیگر کسی به‌سراغ تازه کارهانی نمی‌آیند. در صورتی که اگر هنرمندان جدید به‌قدیمی‌ها احترام بگذارند مردم برای همه هنرمندان احترام قایلند.

بخش نهم پایه‌گذاری نخستین تیاتر در اصفهان - سپاهان

نخستین تیاتر در اصفهان

در سال ۱۳۲۴ جنگ جهانی دوم در اوج قدرت‌نمایی خود بود. آلمانی‌ها رو به‌شکست بودند. انجمن فرهنگی ایران و انگلیس در اصفهان محلی را در کوچه‌ی نزدیک کنسول‌گری انگلیس که متصل به‌خیابان چهارباغ و بیمارستان مسیحی بود برای تبلیغات جنگ اجاره کرده بودند و اعلامیه‌های جنگ را به‌در و دیوار می‌چسباندند و مردم هر روز برای دیدن اخبار جنگ به‌محل تبلیغات جنگ می‌آمدند و اعلامیه‌ها را تماشا می‌کردند از طرف انجمن فرهنگی ایران و انگلیس برای این‌که مردم برای دیدن اعلامیه‌های جنگ به‌این محل بیایند. هرروز عکس‌های جدید به‌در و دیوار می‌چسباندند. آقای سپینتا نویسنده و هنرمند معروف اصفهان رییس انجمن فرهنگی بود و بعضی از هنرمندان را می‌شناخت آقای ناصر فرهمند، آقای دکتر دخانی، آقای

از راست به چپ مهدی ممیزان، ژاله رجائی - جهانگیر فروهر - محمدعلی رجائی، نمایش گل‌های زیربرفی
بنده هم در این نمایش بازی کرده‌ام زرین فر سال ۱۳۳۶ خورشیدی - تماشاخانه سپاهان

رضا ارحام صدر و عده‌ای دیگر را جمع کرد و گفت من از طرف انجمن ماموریت دارم که در این محل به شما قطعه زمینی اجاره بدهم و شما یک صحنه کار بگذارید و ما هم در این محل نگهبان گذاشته‌ایم که عکس‌ها و پوسترها سالم باشد. در ضمن اطمینان داشته باشید که وسایل صحنه و سندلی‌های سالن نمایش محفوظ می‌ماند. شما تنها نمایشنامه حاضر کنید و شب‌ها بلیت بفروشید و نمایش‌های خود را به‌روزی صحنه بگذارید، بعضی از نمایش‌های این گروه از داستان‌های شاهنامه اقتباس شده بود و خیلی خوب اجرا می‌شد و مردم هم خوب استقبال می‌کردند. تا وقتی جنگ جهانی ادامه داشت برنامه‌های این گروه هم ادامه داشت وقتی جنگ خاتمه یافت محل تبلیغات جنگ هم تعطیل شد و برنامه‌های نمایش تیاتر هم تعطیل شد و اعضای گروه حس می‌کردند که اصفهان احتیاج به یک تیاتر دارد. در خیابان چهار باغ سالنی بود که در آن میز بلیارد گذاشته بودند و سالن در اختیار آقای بود به‌نام روشن ضمیر و علاوه بر سالن بلیارد، دفتر روزنامه هم داشت اعضای گروه تیاتر با آقای روشن ضمیر تماس گرفتند و سالن بلیارد را برای تاسیس سالن تیاتر از آقای روشن ضمیر اجاره کردند. اسم سالن نمایش را

گذاشتند تیاتر المپ. مدت یک سال این سالن تماشاخانه برقرار بود و خیلی خوب اداره می شد ولی آقای روشن ضمیر بر سر کرایه‌ی سالن با اعضای گروه اختلاف پیدا کرد و سالن تیاتر را به سالن سینما مبدل کرد و سالن المپ تعطیل شد. یکی از مشتریان خوش ذوق نمایش تیاتر به نام میرزا محمدعلی کازرانی خودش به‌عضای گروه پیشنهاد داد که زمینی را در خیابان چهارباغ که به نام کافه گلزار نامیده می شد در اختیار گروه می‌گذارد که گروه این زمین را به دست خودشان تبدیل به تماشاخانه‌ی تیاتر بکنند و پول بابت اجاره از گروه مطالبه نمی‌کند، اگر تیاتر خوب اداره شد آقای کازرانی قول می‌دهد که یک سالن مجلل زمستانه برای این گروه بسازد. به این وسیله نخستین سالن تابستانه‌ی تیاتر به نام تماشاخانه‌ی سپاهان ساخته شد به این نحو عصرها اعضای گروه جمع می‌شدند یک نفر بنا را آورده بودند و نقشه‌ی سالن تابستانه با صحنه‌ی بازی و اتاق لباس و گریم زنانه و مردانه و اتاق نشیمن هنرپیشگان و محل تمرین را با کمک هنرپیشگان ساختند. و هر روز بعد از کار بنایی دو ساعت تمرین می‌کردند. آقای ارحام صدر پسر عموی خود را که علاقه به کار تیاتر داشت و حاضر بود سرمایه‌ی پولی تیاتر را بدهد و مدیر مالی تیاتر باشد معرفی کرد. آقای ناصر فرهمند هم با انتخاب هنرپیشگان کارگردان تیاتر شد و نماینده‌ی هنرپیشگان اعضای تیاتر از این افراد تشکیل شد ناصر فرهمند کارگردان و هنرپیشه، و در امور مالی نماینده‌ی هنرپیشگان شد. آقای رضا ارحام صدر، دکتر دخانی، دکتر حیدران، مهدی ممیزان که برای نخستین بار به وسیله‌ی دکتر دخانی به گروه معرفی شدم به نام هنرپیشه و نویسنده‌ی نمایش نامه، آقای شیرانی، آقای ایران‌تاز و عده‌ای دیگر که اسامی آن‌ها را فراموش کرده‌ام. در زمانی که من در تیاتر بودم و سال‌ها بود فعالیت نمایشنامه‌نویسی داشتم سالی در ایام عاشورا عده‌ای به من پیشنهاد دادند که برای ایام عاشورا یک نمایش مذهبی بنویسم و در دهه‌ی عاشورا به روی صحنه بگذارم و نگذارم ایام عاشورا، تیاتر تعطیل باشد، من هم نمایش فاجعه‌ی کربلا را نوشتم و پس از تمرین در دهه‌ی عاشورا روی صحنه گذاشتم. در همان ایام رییس تلویزیون اصفهان آقای مهندس کیا به اتفاق خانمش به دیدن نمایش آمدند، بعد از پایان نمایش آقای مهندس کیا مرا تشویق کرد و گفت اگر این نمایش را به صورت فیلم بلندمدت بنویسی من قول می‌دهم که با تلویزیون تهران قرارداد بنویسم و دوربین‌های سیار از تهران بیآورم و فیلم فاجعه‌ی کربلا را تهیه کنیم و در دهه‌ی عاشورا در کانال اول تلویزیون نشان دهیم ما این کار را کردیم فیلمنامه تهیه شد و در بیابان سکندی و در قلعه‌ی سکندی فیلم برداری شد و سیزده شب فیلم فاجعه‌ی کربلا از کانال یک تهران نشان داده شد. در موقع فیلم برداری اتفاق عجیبی رخ داد که مدت‌ها ورد زبان تماشاچی تلویزیون بود. روز آخر فیلم برداری سراپرده‌ی امام حسین (ع) در یک طرف صحرای کربلا قرار گرفته بود که سراپرده‌ی امام حسین (ع) سیاه‌رنگ و جلو سراپرده‌ی

امام حسین پرچمی نصب بود که رنگ پرچم سبزرنگ و روی پرچم لاله‌الاله نوشته شده بود. و سرپرده‌ی ابن سعد به رنگ سفید بود. برای آتش زدن و غارت سرپرده‌ی امام حسین (ع) به دستور آقای مهندس کیا، مقداری چوب خشک و تیغ بیابان در سرپرده‌ها ریختند و روی آن‌ها نفت ریختند. پیش از آتش زدن سرپرده دوربین‌ها آماده‌ی فیلم‌برداری بود راننده‌ی ماشین مهندس کیا که سید حسین و مرد مسلمان متعصبی بود با ناراحتی پیش مهندس رفت و گفت: آقای مهندس حالا که می‌خواهید سرپرده‌ی امام حسین را آتش بزنید روی پرچم سرپرده‌ی امام حسین کلمه‌ی لاله‌الاله نوشته شده و این آیه‌ی قرآن آتش می‌گیرد آقای مهندس گفت سید تو چرا خرافاتی هستی ما که شمر نیستیم. فیلم تهیه می‌کنیم قصد توهین به قرآن نداریم. بعد به دستور مهندس سرپرده را آتش زدند و فیلم‌برداری شد. چوب پرده آتش گرفت و تازیر پرچم سوخت و خود پرچم سالم ماند راننده با تعجب پیش مهندس دوید و خوشحال گفت آقای مهندس آتش پرچم را نگاه کنید. آتش تا زیر پرچم پیش رفته ولی پرچم آتش نگرفته، مهندس بی‌اختیار به گریه افتاد و صورت اشک‌آلود راننده را بوسید و از کار خود سخت پشیمان شد.

به نام تماشاخانه‌ی اصفهان تشکیل شد

دومین تیاتر رسمی در اصفهان

در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ بعد از فعالیت تیاتر سپاهان که به نام تماشاخانه‌ی سپاهان نامیده می‌شد آقای ناصر فرهمند و اعضای گروه از لحاظ فعالیت تیاتری بسیار ورزیده بودند ولی بین علی صدری مدیر تماشاخانه و ناصر فرهمند کارگردان از لحاظ درآمد و حقوق هنرپیشگان اختلاف شدیدی به وجود آمد. آقای صدری تنها دنبال منافع خودش بود و ناصر فرهمند هم به نام کارگردان و رسیدگی و انتخاب نمایشنامه بین خودش و صدری فاصله‌ی زیاد قایل بود. سه‌جور حقوق برای خودش قایل بود حقوق کارگردان، حقوق رسیدگی به نمایشنامه و سرپرستی هنرپیشگان و از طرف دیگر حق بزرگی برای خود قایل بود و به اسم این‌که از حقوق هنرپیشگان دفاع می‌کرد ولی تنها حقی که از آن دفاع نمی‌شد حق هنرپیشه بود، برای نمونه من نویسنده‌ی نمایشنامه بودم و آقای ناصر فرهمند حتا یک صفحه نمایشنامه نمی‌نوشت ولی به نام نمایشنامه بالاترین حقوق را برای خود قایل بود. بارها می‌گفت من باید از حقوق هنرپیشگان دفاع کنم ولی هرگز از حقوق هنرپیشه دفاع نکرد. آقای ارحام صدر بهترین بازیگر کمدی بود ولی از حقوقش ناراضی بود و کسی از حقش دفاع نکرد. هنرپیشه‌ها وعده شدند، چند

نمایش خرس «وحشی» اثر آنتوان چخوف - از راست به چپ حسین خانی، رضا احمدی، زرین دخت زرین فر
مهدی ممیزان - حسین زرین فر - علی باسره، اجراء تالار زرین هتل عباسی (اصفهان اردیبهشت ۱۳۶۹ خورشیدی)

نفر که از فرهمند ناراضی بودند و چند نفر که خودشان را وابسته به صدری می دانستند فرهمند چون نتوانست به حقی که برای خودش قایل بود برسد، از صدری جدا شد و در دروازه دولت گاراژ مخروبه ای بود که متعلق به آقای محمودیه بود که او هم جوان ثروتمند و با ذوقی بود و خواست او هم با تاسیس یک تیاتر در کارهای اجتماعی، هم ردیف دایی خود آقای کازرونی قدم بردارد. حاضر شد در مقابل تقاضای ناصر فرهمند و دکتر دخانی گاراژ مخروبه ای پشت شهرداری را به صورت یک سالن تیاتر در اختیار این گروه بگذارد که با سلیقه ای خودشان این گاراژ را تبدیل به سالن تیاتر در آورند. سالن پشت شهرداری با بودجه ای فقیرانه ای اعضای گروه تهیه شد و گروه جدید به نام گروه تماشاخانه ای اصفهان مشغول به کار شد. نخستین نمایشنامه ای این گروه نمایش شاه عباس در جنگ چالدران بود که من نوشتم و نقش شاه عباس را آقای ناصر فرهمند بازی کرد کارگردان هم فرهمند بود. آقای محمودیه هم اجاره ای سالن را می گرفت ولی خیلی کم

بارها می‌گفت من اجاره‌ی سالن را کم می‌گیرم تا به هنرپیشه‌ها کمک کرده باشم ولی این مرد خیر تصور می‌کرد به این وسیله به هنرپیشه‌ها کمک می‌کند دیگر نمی‌دانست که اجاره‌ی سالن را آقای فرهمند می‌برد نه هنرپیشه‌ها. تیاتر اصفهان در چند سال اول کار نمایش‌های بسیار قوی روی صحنه می‌گذاشت از قبیل بی‌نوایان، اتللو، خسیس مولیر، شاه‌عباس و جنگ چالدران و نمایشنامه‌ی «فاحشه» نوشته و کارگردانی من، مهدی ممیزان. «مست» نوشته و کارگردانی من، مهدی ممیزان. «نادرشاه و ستاره» نوشته و کارگردانی این‌جان، مهدی ممیزان. چند نمایشنامه‌ی فانتزی به نام حاج عبدالغفار در اصفهان، حاج عبدالغفار در کره‌ی مریخ، حاج عبدالغفار در سده، نمایشنامه‌ی سرباز فداکار، نمایشنامه‌ی نفت که تحولی سیاسی و هنری برای نخستین بار در ایران به وجود آورد، نمایشنامه‌ی نفت به قدری مورد استقبال مردم قرار گرفت که آقای محمودیه بر سر ذوق آمد و در دوازده دولت توی چهار باغ یک سالن مدرن با لژ دو طبقه ساخت و برای افتتاح سالن نو پیشنهاد داد که یک نمایشنامه‌ی مجلل روی صحنه ببریم، من تخت جمشید در آتش را با لهجه‌ی فارسی سره نوشتیم که نمونه‌ی انشای آن چنین است. شاه می‌پرسد: «هان چونی ای اسپهبد؟ سپهبد جواب می‌دهد: شهنش زنده افزون باد. اسیرانت واژگونه سرنگون بادا.» این نمایش ماه‌ها روی صحنه بود. نمایشنامه‌ی نفت هم باعث تحول هنر تیاتر در اصفهان شد و از طرف دولت دکتر مصدق مورد تشویق قرار گرفتیم، نماینده‌ی دکتر مصدق برای دیدن نمایش به اصفهان آمد و از گروه ما دعوت گرفت که نمایش را به مناطق نفت‌خیز ببریم، و نمایش نفت به مدت سه ماه در مناطق نفت‌خیز روی صحنه بود. استقبال مردم باعث گفت‌وگو در روزنامه‌ها و رادیوهای خارجی شد ولی در این تاریخ، صدی از اصفهان تیاتر خود را به تهران انتقال داده بود و کپی نمایشنامه مرا یکی از هنرپیشگان صدی که در این نمایشنامه نقشی داشت به دست آورده بود و این کپی را در اختیار صدی گذاشته بود. این نمایشنامه در تهران به روی صحنه رفت بدون آن‌که از زحمت من تشویقی به عمل آید. علاوه بر آن‌که حق من از طرف صدی پایمال شد فرهمند به نام تیاتر خود شکایت کرد و به جای گرفتن حق من پول نمایشنامه را به نام خودش گرفت و در مقابل اعتراض من گفت نمایشنامه به تیاتر اصفهان فروخته شده و ممیزان دیگر حقی ندارد، از این تاریخ به بعد رویه‌ی آقای فرهمند در تیاتر به طور کلی عوض و مستبدانه شد. برای نمونه روی تابلوی رگلام برنامه می‌نوشت نمایشنامه‌ی نفت با شرکت و نظارت استاد مسلم تیاتر در اصفهان آقای ناصر فرهمند، نزدیک عید نوروز دو ماه حقوق هیچ‌کس را نداده بود. فرهمند به تهران مسافرت کرده بود و در غیاب او، من و دکتر دخانی و محمد میرزا رفیعی مسوولیت تیاتر را به عهده داشتیم. هنرپیشه‌ها در غیاب او از ما سه نفر التماس دعا داشتند. شب‌ها فروش تیاتر را به صرافخانه‌ی روبه‌روی تیاتر می‌دادیم

ولی حق برداشت نداشتیم اما وقتی قیافه‌ی هنرپیشگان را در شب عیدی نگاه می‌کردیم و به یاد می‌آوردیم که ناصر فرهمند با پول زحمت یک عده هنرپیشه که محتاج حق خود می‌باشند، نتوانستیم این رفتار غیرانسانی و خلاف مذهب خود را تحمل کنیم و از فروش شبانه، حق هنرپیشه‌ها را تمام و کمال پرداختیم وقتی فرهمند به اصفهان آمد و رفتار ما را دید صدای اعتراضش بر ما بلند شد و بعد بر خلاف انتظارش ما به شدت به او اعتراض کردیم و از همان شب به او گفتیم تو به غیر از یک هنرپیشه کاره‌ای نیستی و ما چند نفر هنرپیشه‌ی قدیمی از کار تیتر دست کشیدیم و او هم از تهران چند نفر هنرپیشه که از لحاظ رفتار فاسد بودند و مشروب می‌خوردند، آورد. با آن‌ها قرارداد بسته بود و کار را شروع کرد و تیتر برای همیشه سقوط کرد. آقای محمودیه هم کرایه‌ی یک سال عقب‌افتاده را مطالبه می‌کرد و در تیتر را بست و همه‌ی هنرپیشه‌ها را دیگر راه نداد.

سقوط تماشاخانه‌ی اصفهان و تشکیل سومین تیتر اصفهان به نام گروه هنری ارحام صدر

صدری با شنیدن سرنوشت سقوط تماشاخانه‌ی اصفهان فوری به اصفهان آمد و به دنبال قدیمی‌ها فرستاد. ولی در همان موقع آقای ارحام صدر با عده‌ای از هنرپیشگانی که از محمدعلی صدری جدا شده بودند دور آقای ارحام صدر جمع شدند و پیشنهاد شروع کاری را کرده بودند. آقای ارحام صدر موقعیت را غنیمت شمرده یک نمایشنامه‌ای را به تمرین گذارده بودند و خیلی زود نمایش حاضر شده بود و برای اجرا، سالن باشگاه کارگران را اجاره می‌کنند. مسوولان باشگاه کارگران از پیشنهاد آقای ارحام صدر با خوشحالی استقبال می‌کنند و کارگران باشگاه دست به کار می‌شوند و سالن را برای اجرای نمایش آماده می‌کنند و اجرای برنامه‌ی نمایش را به نام کارگردانی آقای ارحام صدر اعلان می‌کنند و مردم برای خریدن بلیت نمایش، استقبال عجیبی می‌کنند. وقتی آقای صدری می‌فهمد که آقای ارحام صدر نمایش را برای اجرا توی باشگاه کارگران اعلان کرده و برای خریدن بلیت استقبال می‌کنند صدری چند نفر آدم مفسد را روکار می‌کند که سیم برق سالن را خراب کنند. کارگران باشگاه می‌فهمند که در کار سیم برق باشگاه خراب‌کاری شده زود خرابی را ترمیم می‌کنند و آن‌هایی که این خرابی را به وجود آوردند دستگیرشان می‌کنند و افرادی از سالن و تشکیلات باشگاه مراقبت می‌کنند و نمایش با وضع آبرومندی روی صحنه رفت. از من و خانواده‌ام دعوت گرفته بودند، من با یک دسته گل شب به تیتر آمده بودم بعد از پرده‌ی دوم با دسته گل روی صحنه آمدم و دسته گل را به آقای ارحام صدر دادم و روی ارحام صدر را بوسیدم او هم روی مرا بوسید من در مقابل صحبت‌های ارحام صدر صحبت کردم از ظلم‌هایی که در گذشته نسبت به هنرمندان شده بود و از حق‌کشی که

نسبت به هنرمندان شده بود صحبت کردم و خوشحال بودم که حق به‌حق‌دار رسیده و با خوشحالی از این‌که هنرپیشگان آقای ارحام صدر را به‌مسئولیت گروه جدید انتخاب کردند و در آینده با بودن آقای ارحام صدر در راس یک گروه هنرپیشگان به‌حق خود می‌رسند.

آقای ارحام صدر از من دعوت گرفت که در آینده با گروه او همکاری کنم. من هم قول همکاری دادم و جلو مردم به‌او دست همکاری دادم. و همکاری ما شروع شد من پیشنهاد دادم که اسم گروه جدید را گروه هنری ارحام صدر بگذاریم و مردم استقبال کردند و نمایشنامه‌ی آینده را من به‌نام بوقلمون‌ها نوشتم و چون نمایشنامه‌ی نفت را بنا به‌دعوت شرکت نفت به‌مناطق نفت‌خیز بردیم این نمایشنامه هم به‌مناطق برده شد، و به‌همین ترتیب بعد از این، از طرف شرکت نفت در مناطق نفت‌خیز از گروه ما دعوت گرفته می‌شد و ما برنامه‌های خود را به‌مناطق نفت‌خیز می‌بردیم، کار گروه ما تا اوایل انقلاب اسلامی ادامه داشت ولی از طرف ارشاد اسلامی به‌بهانه‌های مختلف نگذاشتند کار گروه هنری ارحام صدر ادامه داشته باشد ولی وقتی علت را جست‌وجو کردیم آن‌هایی که به‌علت‌ها وارد بودند گفتند بعضی از گروه‌های تازه کار عقیده دارند که اگر گروه هنری ارحام در اصفهان روی صحنه، برنامه بگذارد مردم دیگر از گروه‌های تازه کار استقبال نمی‌کنند. به‌این جهت مسوولان، صلاح در این دیدند که گروه هنری ارحام صدر در اصفهان روی صحنه نرود. ولی چند سال پیش در جزیره‌ی کیش قطعه‌ای به‌نام مرجان کیش را قرار شد افتتاح کنند یکی از تاجران محترمی که در این بازار سهمی دارد و مغازه‌ای اجاره کرده است از طرف هیات مدیره‌ی جزیره‌ی کیش مأموریت داشت که از آقای ارحام صدر دعوت بگیرد برای افتتاح بازار گروه هنری ارحام برنامه روی صحنه بگذارد. آقای ارحام صدر اجرای این برنامه را قبول کرد و ما با سرپرستی آقای ارحام صدر به‌جزیره رفتیم وقتی با اعضای هیات مدیره‌ی مرجان کیش آشنا شدیم معلوم شد بازار مرجان کیش در اجاره‌ی خانم ریاست‌جمهور می‌باشد و مجموعه‌ی بسیار زیبایی است، دو شب برنامه‌ی تیاتر روی صحنه گذارده شد. شب اول برنامه روی صحنه‌ای که روی دریا تعبیه شده بود گذارده شد وسط پرده‌ی اول باد و توفان شروع شد و به‌قدری باد شدید و سرد بود که آقای ارحام صدر وسط بازی شوخی به‌من گفت آمیرزا می‌بینی چقدر باد شدید و سرده؟ من می‌ترسم اصفهان که سرما نخوردیم این‌جا قولنج کنیم، همین حرف شوخی باعث شد که خانم ریاست‌جمهوری دستور بدهند که آن شب برنامه را تعطیل کنند و فردا شب برنامه را توی بازار روی صحنه بگذارند که مردم سرما نخورند و شب بعد هم برنامه تکرار شد. شب بعد از طرف خانم ریاست‌جمهوری و نماینده‌ی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی از آقای ارحام صدر ضمن مصاحبه پرسش شد که چرا گروه هنری شما که تا این حد قوی و خوب بازی می‌کند در جایی بازی نمی‌کند و از کار شما خبری نیست؟ آقای ارحام صدر جواب داد خود

ما هم نمی‌دانیم به چه علت نمی‌گذارند ما در شهر خودمان به‌روی صحنه برویم. در صورتی که مردم هم می‌دانند که ما نه مخالف جمهوری اسلامی هستیم و نه تا به حال علیه نظام انتقادی داشته‌ایم. نماینده‌ی روزنامه گفت شما نامه‌ای به نام ریاست جمهوری بنویسید تا ما در تهران نامه را به حضورشان تقدیم کنیم. نامه‌ای به صورت عرض حال نوشته شد و به حضور ریاست جمهوری تقدیم کردیم، دو ماه بعد در اصفهان جشنی بر پا شد و گروه‌های تیاترها اغلب شرکت داشتند و در شب جشن آقای منتظری نماینده‌ی وزارت ارشاد اسلامی سخنرانی کردند و به حضور دو هنرمند قدیمی و با سابقه‌ی شهر اصفهان آقای ارحام صدر و آقای مهدی ممیزان در این جشن خوش آمد گفتند و فرمودند امیدوارم که بعد از این، از هنرمندان قدیمی شهر هنرپرور اصفهان استقبال و از وجود این هنرمندان با سابقه استفاده کنند و در آینده قیافه‌ی آشتی‌گونه‌ی هنرمندان با ارزش خود را ببینند. ولی بدون علت اجازه‌ی کار در شهر هنرپرور اصفهان به این هنرمندان موسفید که سابقه‌ی حدود پنجاه سال کار هنر تیاتر دارند در ایران داده نشد، ولی این هنرمندان مورد احترام و محبت و مهر اداره‌ی ارشاد اسلامی هستند.

فعالیت گروه هنری ارحام صدر از طریق انجمن خدمات فرهنگی ایرانیان خارج از کشور

از سال ۱۳۷۰ به بعد در گروه هنری ارحام صدر با انجمن خدمات فرهنگی ایرانیان خارج از کشور که مدیرعامل این انجمن آقای حسن رجایی بود، هر سال به سرپرستی آقای ارحام صدر و آقای حسن رجایی، نمایشنامه‌هایی با نظر انتقادی و اصلاحی آقای ارحام صدر و نوشته‌ی مهدی ممیزان تمرین کامل می‌شد و هر سال به یکی از کشورهای خارج از ایران از قبیل انگلستان، آلمان، سوئد، نروژ، کانادا، آمریکا و استرالیا می‌رفت. در هر سالی به یکی از کشورهای نام‌برده مسافرت انجام شد و در هر کشوری یکی از نمایش‌های تمرین شده اجرا شد از قبیل خواستگاری و تازه به‌دوران رسیده‌ها.

من از سال ۱۳۲۴ که نخستین تیاتر در اصفهان تاسیس شد تا اکنون که سال ۱۳۷۵ است به‌طور دائم مشغول نوشتن نمایش‌های مدرن فانتزی، تاریخی بلندمدت و کوتاه‌مدت بوده‌ام اغلب آن‌ها به‌روی صحنه رفته است و بعضی از آن‌ها در شب‌های آخر اجرا از طرف تلویزیون سراسری فیلم‌برداری شده و نوارهای فیلم آن‌ها در آرشیو تلویزیون حاضر است.

اجازه‌ی فعالیت به گروه هنری ارحام صدر از طریق ارشاد اسلامی
بعد از سخنرانی آقای منتظری نماینده‌ی وزارت ارشاد اسلامی در جشنواره‌ی دهه‌ی فجر در

سال ۱۳۷۰ که در آن سخنرانی ضمن تشویق هنرمندان قدیمی و دادن اجازه‌ی کار به آقای ارحام صدر و ممیزان به‌طور رسمی دعوت گرفت که هنرمندان قدیمی را دعوت به کار بگیرند و در آینده هنرمندان تازه کار، قیافه‌ی آشتی در برابر قدیمی‌ها به‌خود بگیرند. بعد از رفتن آقای منتظری از اصفهان یکی از کارمندان اداره‌ی ارشاد اسلامی اصفهان به‌نام رضا کشانی به‌دعوت کار آقای ارحام صدر آمد و می‌گوید از طرف آقای مهندس کاظمی رییس اداره‌ی ارشاد اسلامی ماموریت دارم که به‌شما اجازه‌ی کار در اصفهان را ابلاغ کنم در ضمن برای تشکیل گروه، من هم عضو گروه شما خواهم بود. به‌این وسیله آقای ارحام صدر افراد قدیمی گروه را که در اصفهان حاضر بودند، دعوت به کار کرد از قبیل من، مهدی ممیزان که از زمان تشکیل تیاتر سپاهان و تیاتر اصفهان و گروه هنری ارحام عضو رسمی گروه هنری ارحام بوده‌ام و قدم به‌قدم در نوشتن نمایشنامه‌ها و بازی در تمام نمایشنامه‌ها و مسافرت در شهرهای مختلف داخل ایران و به‌ویژه در تنظیم و نوشتن نمایشنامه و اصلاح نمایشنامه‌ها با نظارت آقای ارحام صدر و آقای منصور جهان‌شاه، خانم کلارا از زمان قدیم با شوهر خود آقای دکتر دخانی، شهریار فرزند خانم کلارا، آقای بصیری، آقای صالحی، خانم سیمین دخانی عروس خانم کلارا و افراد جدید آقای رضا کشانی، اکبر کشانی، آقای بدرین (آقای زرین‌فر و آقای صفاپور از قدیم) نخستین نمایشنامه‌ای که من نوشتم و تمرین شد به‌نام معلم و نخستین اجرا در جزیره‌ی مرجان کیش به‌روی صحنه رفت و خیلی خوب استقبال شد و اجراهای بعد با نظر انجمن خدمات فرهنگی ایرانیان خارج از کشور به‌ریاست آقای حسن رجایی و مسوولیت آقای ارحام صدر به‌چند کشور اروپایی رفتیم و از طرف ایرانیان مقیم خارج خیلی خوب استقبال شدیم ولی پس از دو سال آشنایی با اخلاق آقای ارحام صدر یکی از هنرپیشگان جدید رفتار نامطلوبی در مقابل آقای ارحام صدر که با همه‌ی مردم برادرانه و انسانی رفتار می‌کند و هرگز به‌کسی توهین نکرده بود نشان داد و اگر کسی رفتار بدی نشان داد چوب رفتار نامطلوب خود را خورد. آقای ارحام صدر و چند نفر هنرپیشگان قدیمی دیگر حاضر نشدند که با توهین‌کننده همکاری داشته باشند. و در نتیجه همان چند نفر هنرپیشه‌ی قدیمی با آقای ارحام همکاری خود را ادامه می‌دهند. و دو سال است دیگر مسافرت خود را با آن فرد نامطلوب ادامه نداده‌اند و نخواهند داد، چون بی‌احترامی به‌آقای ارحام صدر توهین به‌ما همکاران قدیمی است.

افرادی که در حد ایمان به هنر تیاتر فعالیت کردند

و باعث آبروی هنری تیاتر در اصفهان شدند

در اصفهان آقای پرویز ممنون درباره‌ی هنر تیاتر، تحقیقاتی به‌عمل آورد و نتیجه‌ی

پژوهش‌های خود را به صورت نشریه‌ای منتشر کرد. ولی چون تمام مدت عمر تیاترهای فعال اصفهان ایشان در اصفهان نبوده و به طور دایم در فعالیتهای تیاترها شرکت نداشته است نتوانسته حق مطلب را به طور کامل ادا کند و اطلاعاتی به صورت ناقص به چاپ رسانده که نشریه و محتویات آن نمی‌تواند جوابگوی کلیه فعالیت سال‌ها هنر اصفهان باشد. نشریه‌ی دیگری به مناسبت هفتمین جشنواره‌ی سراسری تیاتر فجر در بهمن‌ماه ۱۳۶۷ منتشر شد. که آن هم درست کپی همان نوشته‌های نشریه‌ی سابق که آقای پرویز ممنون منتشر کرده است که چیزی بر گفته‌های سابق نیفزوده است.

ولی من که از سن کودکی تا به سن پیری که درست به ۷۶ سال می‌رسد خودم یکی از هنرپیشگان و دست‌اندرکاران فعالیت تیاتر در اصفهان بوده‌ام و توانسته‌ام تا حدودی جوابگوی خواسته‌های جوانان علاقه‌مند به تاریخ گذشته‌ی شهر اصفهان باشم و افرادی که عمری را در راه اعتلای هنر تیاتر در اصفهان بوده‌اند و بیش از دیگران فعالیت کرده‌اند و زحمت کشیده‌اند معرفی کنم.

۱- نخستین نفر ناصر فرهمند در تشکیل نخستین گروه تیاتر به نام المپ، بعد ستاره و بعد سپاهان قدم برداشت و با عده‌ای به نام‌های ارحام صدر - وحدت عیوقی، بنی‌احمد ممیزان و نوید فعالیت کرد و برای ایجاد تیاتر دوم به نام تیاتر اصفهان با دکتر دختی، ایرانتاژ، ممیزان، سراج و از خانم‌ها ناهید پیران، خانم کلارا، شیرانی و عده‌ای دیگر فعالیت قابل‌تحصینی انجام داده، اما با کمال تأسف وقتی تیاتر به اوج ترقی خود رسید، همین هنرمند ارزنده و فعال راه انحراف و سودپرستی و بلهوسی را پیش گرفت و در راه سقوط تیاتر قدری تک‌روی و خودپرستی به خرج داد که به مدت دو سه ماهی تیاتر از داخل منفجر شد و از هم پاشید و در اندک مدت افراد قدیمی از دور او رفتند و تیاتر از هم پاشید.

۲- بعد از ناصر فرهمند آقای علی محمد رجایی که با خانواده‌ی خود در کرمان سینمایی را اداره می‌کرد با دعوت صدوری و کمک آقای نوید از کرمان با خانواده‌ی خود که یک زن و چهار دختر که سه تایی آن‌ها هنرمند و نجیب و باارزش بودند بار و بنه‌ی او را بار کامیونی کردند که حتا به طوری که تعریف می‌کنند آقای رجایی شام خود را با خانواده‌اش روی کامیون می‌خورند. آقای رجایی مانند ستاره‌ای در آسمان تیاتر سپاهان درخشید و با همکاری آقای ارحام صدر، عیوقی، نوید، غلامحسین سرکوب و سه دخترش به نام فروغ خانم، سرور خانم، ژاله خانم و آقای وحدت جمعی را تشکیل دادند که تیاتر سپاهان در مقابل تیاتر اصفهان قرار گرفت و هر دو تیاتر راه ترقی و شهرت را به اوج خود طی کردند. تیاتر سپاهان هنرمندی یکه‌تاز مانند ارحام صدر که تماشاچی همیشه سراغ او را می‌گیرد، آقای رجایی که خودش از هر تار مویش هنری می‌بارد و سه دخترش


از راست به چپ، حسین زرین فر، رضا ارحام صدر، رضا کشانی، مهدی ممیزان و مهدیقلی صفاپور
مهر ماه ۱۳۷۰ خورشیدی دورخوانی نمایش باژپرس وارد می‌شود.

را به صحنه برده که آبروی تیاتر در شهر اصفهان است، تیاتر اصفهان تا به حال از زن استفاده نکرده بود. در تیاتر اصفهان هم خانم کلارا با شوهرش دکتر دخانی آبروی تیاتر از لحاظ نجابت و سطح هنر شهرتی یافت، خانم کلارا یک بار در نقش آمیلیا هنر تراژدی و بار دیگر در نمایش نامه‌ی فاحشه و منهای انسانیت در نقش کم‌دی. نمایشنامه‌هایی که در تیاتر اصفهان به روی صحنه گذارده می‌شود از لحاظ تغییر هنر‌نمایی باعث شگفتی و تعجب است. در تمام تیاترهای ایران تیاترهای اصفهان زبانزد و نمونه است. نقش‌های متنوع، جدی و کم‌دی به حد کمال و زیبا بازی می‌شود. اما آقای رجایی این هنرمند با ارزش در مقابل مدیر تیاتر کوچک‌ترین ارزش را نداشت، روزی ژاله خانم که چشم و چراغ تیاتر بود و مردم تماشاچی از هنر‌نمایی او لذت می‌بردند مریض شده بود. پدرش نسخه‌ی دکتر را که بیست تومان قیمت داشت، نمی‌توانست تهیه کند، آقای رجایی پیش صدری می‌رود و با ناراحتی مریضی دخترش را به صدری می‌گوید و بیست تومان پول می‌خواهد که برود نسخه را تهیه کند. صدری با تحکم به او می‌گوید مگر تو دیشب از من پول نگرفتی؟ خلاصه حاضر نمی‌شود بیست تومان برای تهیه‌ی نسخه‌ی دوا به او بدهد. رجایی در مقابل هنرش آن قدر ارزش ندارد که بیست تومان دوا برای دخترش بخرد. آقای

ارحام صدر موضوع را می‌فهمد و از دست پسرعمویش عصبانی می‌شود و می‌گوید آقای صدری این دختر مریض هنرمند، پول ساز تیاتر تو است. او باید سالم باشد تا بتواند نقش خود را بازی کند و پول در جیب تو بریزد. آیا این دختر برای تو بیست تومان ارزش ندارد؟ اگر او امشب به علت مریضی نتوانست روی صحنه برود تو چه کسی را به جای او روی صحنه می‌گذاری؟ صدری با کمال بی‌تربیتی می‌گوید سرانجام یک خری پیدا می‌شود. آقای ارحام صدر سخت عصبانی می‌شود و می‌گوید امشب خودت برو به جای او و من، مانند خر عرو و عرکن و از تیاتر بیرون می‌رود، صدری می‌فهمد که اشتباه کرده و به فکر می‌افتد که با پسرعمویش آشتی کند ولی آقای ارحام صدر از رفتار آقای صدری خیلی ناراحت شد و چون آقای صدری با خود آقای ارحام هم رفتار خوبی نداشت نارضایتی ادامه پیدا کرد. و همین نارضایتی عاقبت به جدایی کشیده شد و گروه هنری ارحام صدر تشکیل شد.

تشکیل تیاتر سوم یعنی گروه هنری ارحام در تاریخ ۱۳۴۹/۱۱/۱

هنرپیشه‌های ناراضی از هر دو تیاتر به‌دور آقای ارحام صدر جمع شدند و گروه هنری را به نام ارحام صدر تشکیل دادند، آقای جهانشاه هم به‌مدیریت سالن انتخاب شد. بیش‌تر اوقات آقای ارحام صدر آقای جهانشاه را با دکتر دخانی و ممیزان را مورد شور قرار می‌داد یکی از اقدام‌های خوب و حساس آقای ارحام صدر تغییر حقوق هنرپیشگان به‌پون بود. برای هنرپیشگان بر ارزش کار هنری او به‌جای مبلغ حقوق مقدار امتیاز تعیین کرد و پولی که به‌دست هنرپیشه می‌رسید تعداد امتیاز به‌ارزش کار او بود. و از این عمل همه راضی شدند هرچه فروش برنامه بالا می‌رفت مبلغ امتیاز هم بالا می‌رفت. و امروز که تاریخ ۱۰/۷/۷۵ است، مدت تشکیل گروه هنری ارحام ۹ روز و ۸ ماه و ۲۵ سال است. بر خلاف تیاتر سپاهان یا تیاتر اصفهان هنرپیشگان احترام داشتند، هر سال برای اجرای نمایش یک مسافرت به منطقه‌های نفت خیز داشتیم. برنامه‌های گروه از یک‌ماه و کم‌کم به‌شش ماه رسید و تلویزیون با آقای ارحام صدر قرارداد بست که شب‌های آخر برنامه دستگاه مجهز فیلم‌برداری را از تهران به اصفهان می‌آوردند و برنامه‌ی روی صحنه را فیلم‌برداری می‌کردند و یک‌شب از کانال یک نشان می‌دادند و این برنامه‌های تلویزیون و منطقه‌های نفت خیز احترام ما را بالا برده بود. از اول انقلاب برنامه‌های ما تعطیل شد، ولی در عوض چهار سال است به‌وسیله‌ی انجمن فرهنگی رابط با ایرانیان خارج در هر سال آقای محمد میرزا رفیعی هم جزو افرادی است که در مدرسه‌ها ضمن شغل اصلی دبیری چون به‌هنر تیاتر ذوق داشت، حاصلانی که علاقه داشتند دور خود جمع کرد و هر گاه به‌گاه برنامه‌ای روی صحنه می‌گذاشت و بعد هم به‌مدرسه‌ی ارامنه‌ی جلفا راه پیدا کرد و با کمک آن‌ها به‌زبان فارسی،



از راست به‌چپ مهدی ممیزان رضا ارجام صدر، نمایش آقا معلم،
جزیره کیش و کشورهای اروپائی بهمن ۱۳۷۰ خورشیدی

تیاتر روی صحنه گذاشت و عاقبت هم در موقع تشکیل تیاتر اصفهان روی سابقه‌ای که داشت وارد گروه تیاتر اصفهان شد و تا روزهای آخر عمر تیاتر اصفهان یکی از هنرمندان معروف و با ارزش اصفهان بود. افراد دیگری هم بودند که به‌سهم خود برای پیشرفت فرهنگ هنر تیاتر اصفهان کوشش کردند که نام آن‌ها در نشریه‌ی جشنواره‌ی اصفهان نوشته شده است که با کمال تاسف نام‌ها را فراموش کرده‌ام.

آخرین نفر خود من هستم که از بدو تولد زندگی‌نامه‌ی خود را یادداشت کرده‌ام، سعی کردم از دورانی که بچه بودم و عشق به‌نمایش داشتم و دورانی که فعالیت افراد را دیدم و خود در فعالیت بازی کردن بودم و یا نمایشنامه بنویسم، همه را گاه‌به‌گاه یادداشت برداشتم. تمام نمایشنامه‌هایی که نوشته‌ام چه آن‌هایی که اجرا شده و چه تعدادی که نوشته ولی در آرزوی آن‌ها مانده‌ام که اجرا نشده. فیلم‌نامه‌های بلندمدت از زندگی جانبازان که از افراد جانباز شنیده‌ام و

نوشته‌ام. تعدادی که به اداره‌ی تلویزیون اصفهان داده‌ام، تعدادی که به گروه‌های مدارس داده‌ام. تعدادی که در دو مسجد محل اجرا شد و مورد بازدید جناب آیت‌اله طاهری و چند نفر از وکلای اصفهان قرار گرفت.

تعدادی که زیر نظر انجمن رابط با ایرانیان مقیم خارج و مسوولیت آقای حسن رجایی که از لحاظ اسلامی و ایمان و عشق به آبروی کشور در خارج با همکاری جناب آقای ارحام صدر اجرا شد و خوشبختانه مورد استقبال هموطنان قرار گرفت. تا به امروز به تعداد یک‌صد و شصت - هفتاد نمایشنامه و فیلم‌نامه نوشته‌ام که تعدادی هم در حین اجرا روی صحنه از طرف تلویزیون فیلم‌برداری و از کانال اول هم نشان داده شده است. حتی فیلم‌نامه‌ی فاجعه‌ی کربلا هم از کانال اول به مدت هفت شب نشان داده شد، و کلیه‌ی نوشته‌ها در منزل من آماده است و در این آخر عمری آرزوی آن را داشتم که آرگانی یا بنیادی که مسوولیت حفظ آثار فرهنگی مملکت را دارد ولو نوشته دست‌حقیقی چون من که برای آینده بماند و ایامی نشان دهد که زمانی این نوشته‌ها و آثار صحنه‌های تیاتر شهر اصفهان را اداره می‌کرده. من برای نوشتن نمایشنامه‌ی خاک خدا و تخت جمشید در آتش زیاد زیر فشار قرار گرفتم. تخت جمشید در آتش را شبی شاه که از طرف استانداری و لشکر دعوت شده بودند مشاهده کرد و بعد من، آقای ارحام صدر و آقای فتح‌اله مظلومی که یکی از هنرپیشگان بود دستگیر و زندانی شدیم و من به مدت هفت ماه زندانی بودم. چند نمایشنامه و فیلم‌نامه نوشته‌ام که فعالیت جانبازان را نشان می‌دهد، حتی یکی مربوط به شهادت دانشجوی مسلمانی که در آمریکا چون سیاه‌پوستان را به دین اسلام تشویق می‌کرده است به دستور یکی از سناتورها و به دست پلیس شهید می‌شود. ولی با کمال تأسف من هنوز نتوانسته‌ام آن را فیلم‌برداری کنم و نوارش را در اختیار تلویزیون یا مردم قرار دهم.

۷۵/۷/۱۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مهدی ممیزان

رضا ارحام صدر

انسانی بود شایسته و بایسته از هر جهت عزیز و دوست‌داشتنی - بسیار با نزاکت و ادب برخوردارش با مهربانی و گفتارش به دل می‌نشست با این‌که به عقیده‌ی من بزرگ‌ترین نمایشنامه‌نویس و طنزپرداز بود، بسیار متواضع و فروتن بود. در مورد خانواده‌اش بی‌اندازه رؤوف